

سرود می بر سر در کن
تو ای فناگر سدا!
به بون کور دل ما را
ز سوراخی فنا خئی
نواخی آن چنان روشن
که جان آرا بر افروزد
سرود ای آن چنان خرم
که گلزار سگوفائی

عقبا بان را موای کوساران
ما برد بالا
و ما را
سرود آئی
که ماهی زیر مه پنهان
گهی خورشیدمان پیدا است
به هر تقدیر بر سر از کاپو
به ماه غم تو مان
کجا موجی بیاراند به دریای ما؟

سرود می بر سر در کن
تو ای فناگر سدا
سوزان در غم را
زالال همه خورد سدا در کام ما
لذات آن لبی تر کن
بخت از گنجه پروائی

نگوا بعد
ترا تاریکی غمناک امروزت
مرا امروزه ساداب
قرزائی
x x x

اوت ۱۹۸۸
زاده